



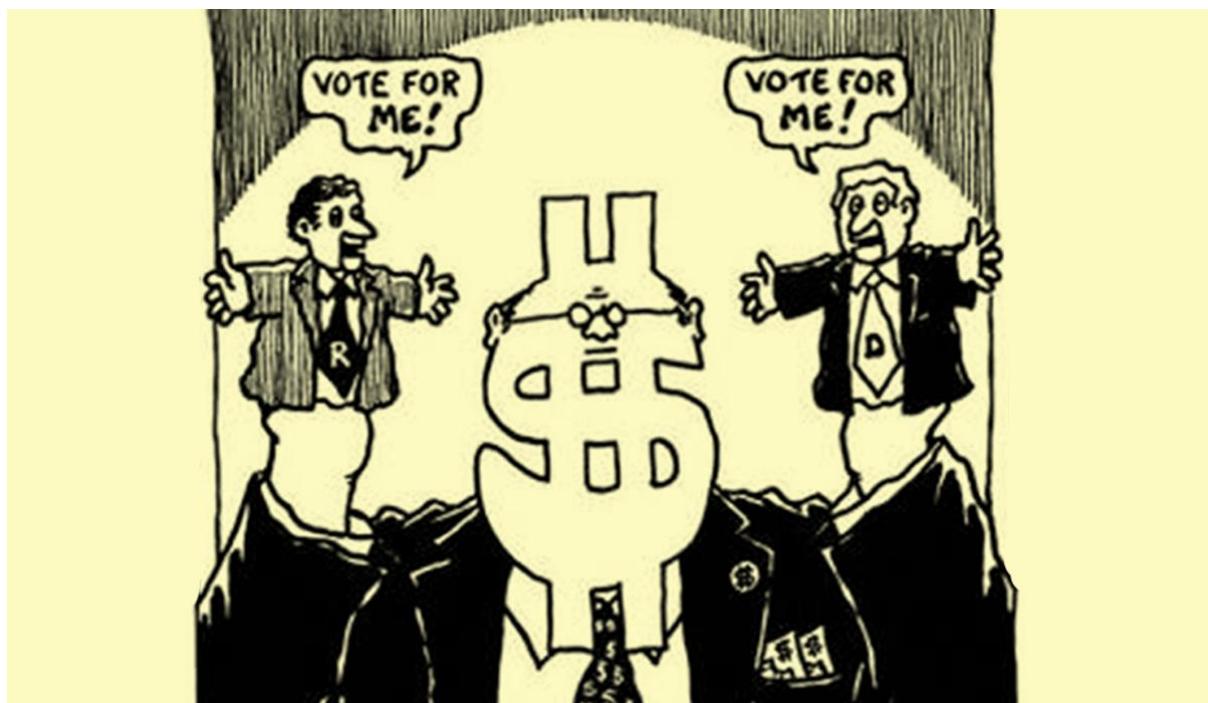
نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

انتخابات و بدیل طبقه‌ی کارگر

سازمان کارگران کمونیست (بریتانیا)

ترجمه‌ی: احمد سیف



اردیبهشت ۱۴۰۴

مقدمه: «سازمان کارگران کمونیست» (CWO) در مارس ۲۰۲۴ جلسه‌ای آنلاین درباره‌ی موضوع انتخابات برگزار کرد. ما این‌جا مقاله‌ی ارائه شده به آن جلسه را منتشر می‌کنیم. هرچند از آن زمان وضعیت تغییر کرده، اما پیام اصلی هم‌چنان به‌قوت خود باقی است. در حالی که اعتراضات به «دفاع از دموکراسی» در کشورهای مختلف (آمریکا، آلمان، اسرائیل، ترکیه، کره‌ی جنوبی و غیره) شعله‌ور شده، ضروری است که کارگران درگیر کشمکش‌های درونی طبقه‌ی حاکم بر سر تعاریف دموکراسی سرمایه‌داری نشوند، بلکه برای دیدگاه خود از دموکراسی کارگری مبارزه کنند. دموکراسی‌ای که مبتنی بر گسست از سرمایه‌داری و حاکمیت شوراهای کارگری است، نه پارلمان‌های بورژوازی.

بیاید با یک مرور کلی شروع کنیم. پنج دهه از یک بحران ساختاری مداوم در سودآوری گذشته است، دورانی که طی آن سهم دستمزدها از تولید ناخالص داخلی پیوسته کاهش یافته. نمایندگان طبقه‌ی حاکم هم دیگر نمی‌توانند درباره‌ی شرایطی که در آن هستیم تصویر مثبتی ارائه دهند. سال گذشته از نظر برگزاری انتخابات پربار بود. پس از همه‌گیری کووید، بحران هزینه‌های زندگی و تنش‌های فزاینده‌ی امپریالیستی، جای تعجب ندارد که شاهد شکست دولت‌های مستقر در سراسر جهان بودیم، از ایسلند تا بنگلادش، از جمله در فرانسه، هند، ژاپن و آفریقای جنوبی. فعلاً تمرکز ما بر بریتانیا و آمریکا است. طبقه‌ی کارگر در بریتانیا و آمریکا در میان گزینه‌هایی از میان میانه‌روهای بی‌رمق و عوام‌گرایان راست افراطی رها شده بودند. نتیجه این الگو در سراسر جهان این بود که در بریتانیا، حزب «کارگر نوین» استارمر جای دولت محافظه‌کار را گرفت؛ در آمریکا نیز جمهوری خواهان ترامپیست جای‌گزین دموکرات‌های حاکم شدند.

استارمر بالاخره چیزی دارد که با آن متمایز شود. او با پایین‌ترین سهم رأی ثبت‌شده از سال ۱۹۲۴ (۳۳/۷ درصد، معادل ۲۰/۲ درصد با در نظر گرفتن میزان مشارکت)، رکورد بیش‌ترین اکثریت پارلمانی را به دست آورده است. نه حزب کارگر و نه لیبرال دموکرات‌ها تغییر قابل توجهی در سهم رأی‌شان نداشتند؛ دستاورد آن‌ها عمدتاً ناشی از شکاف در آرای محافظه‌کاران به نفع حزب رفرم بود. پس از فاجعه دولت «تراس»، حزب کارگر موفق شد خود را به‌عنوان جای‌گزین حزب محافظه‌کار به‌عنوان «حزب حکومت قوی و باثبات»، برای ادامه‌ی سیاست ریاضت اقتصادی جا بزند — و هم‌زمان، جناح ارتجاعی‌تر بورژوازی نیز تقویت شد، که در رأی بالای حزب رفرم و شورش‌های نژادپرستانه‌ی ژوییه و اوت نمود یافت. دهه‌ها مقصر دانستن «دیگری» برای کاهش سطح زندگی اکنون دارد میوه‌ی گندیده‌ی خود را می‌دهد.

یکی دیگر از خفت‌های محافظه‌کاران، اوج‌گیری مبارزات طبقاتی در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ بود. استراتژی‌شان تقابل مستقیم با کارگران بود، و با تصویب «قانون حداقل خدمات» در ژوئن ۲۰۲۳، عملاً با هم‌دستی همیشگی اتحادیه‌های کارگری اعتصاب کارکنان بخش عمومی را ممنوع کردند. اتحادیه‌های کارگری اعتصابات را بیش از آن‌چه از سوی دولت خواسته شده بود، بی‌اثر و پراکنده نگه داشتند، حتی با وجود ماه‌ها اختلال شمار کمی از مبارزات توانستند پیروز شوند. تغییر مسیر استارمر، با پذیرش افزایش دستمزد برای برخی کارکنان بخش دولتی و اصلاح قانون اتحادیه‌های کارگری، با هدف کاهش تهدید مبارزه‌ی طبقاتی و جلب حمایت از بوروکراسی اتحادیه‌ها بود؛ اما او از همین حالا مجبور شده به وابستگی سرمایه‌داری بریتانیا به قراردادهای بدون ساعات معین (Zero Hours) تن دهد.

در حوزه‌های دیگر نیز دولت استارمر همان استراتژی‌های دولت‌های پیشین را با تغییراتی جزئی ادامه می‌دهد. مدافعان حزب کارگر خوشحال‌اند که محافظه‌کاران و اعضای حزب رفرم را ضد مهاجر می‌نامند، در حالی که وزیر مهاجرت حزب کارگر، «آنجلا ایگل»، با افتخار از اجرای سه مورد از بزرگ‌ترین اخراج‌های جمعی هوایی تاریخ و بازرسی از حدود ۳۰۰ محل کار مشکوک به استخدام مهاجران، همه در راستای هدف اخراج و متوقف کردن قایق‌ها، خبر می‌دهد. سیاست‌مداران و رسانه‌ها با لذت انسان‌ها را به اعداد تقلیل می‌دهند و استارمر و سوناک را بر اساس تعداد هزاران پناهجوی ناامیدی که موفق به عبور از کانال مانس شده‌اند، می‌سنجند. میلیون‌ها کودک که با محدود کردن پرداخت حق فرزندگی به تنها دو فرزند به فقر شدیدتری فرو رفته‌اند، قربانی همان ۲ تا ۴ میلیارد پوند بودجه‌ای می‌شوند که سرمایه در بریتانیا نمی‌تواند از آن چشم‌پوشی کند. در همین حال، «لیز کندال» وعده‌ی «مقابله با بی‌کاری» را می‌دهد، آن هم با کاهش مزایا برای جوانان بی‌کار، بی‌آن‌که شغل بیش‌تری ایجاد شود یا افراد بیمار و ناتوان توان بیش‌تر کار کردن پیدا کنند.

این همان چیزی است که باید خود را برای مقابله با آن در دوران مدیریت جدید آماده کنیم: در غالب موارد ادامه‌ی همان وضعیت پیشین با اصلاحاتی جزئی برای «بازگرداندن نظم». هدف القای این تصور است که دولت جدید برای اجرای همان یورش طبقاتی کارفرمایان مناسب‌تر و کارآمدتر است. شاید حتی در ظاهر اندکی به طبقه‌ی کارگر «وعده» دهند (گرچه این روز به روز بعیدتر به نظر می‌رسد). هر دوی این اهداف در راستای خنثی کردن هرگونه واکنش طبقاتی است. اگر این راهکارها ناکام بماند، به بهانه‌ی همیشگی «از محافظه‌کاران بهتر هستیم» متوسل می‌شوند.

در همین حال در آمریکا، نظرسنجی‌های داخلی دموکرات‌ها شرایط را برای بازگشت ترامپ به شدت مثبت نشان می‌داد. دموکرات‌ها نیز با واکنشی «هوش‌مندانه»، بدترین کارزار انتخاباتی تاریخ خود را به راه انداختند:

نامزدی را از کالبد بایدن در لحظه آخر قاپیدند تا کاملاً هریس را در کنار لیز چینی، سیاستمدار نومحافظه کار و از چهره‌های شاخص خاندان چینی، به میدان فرستادند. ترامپ در تمام ایالت‌های چرخشی پیروز شد و برای اولین بار اکثریت آرای عمومی را نیز کسب کرد. بخشی از این پیروزی، به طرزی شگفت‌انگیز، به دلیل مشارکت بالای جمهوری خواهان و مشارکت پایین دموکرات‌ها بود. حتی در نیویورک و نیوجرسی هم نزدیک‌تر از همیشه (به ترتیب ۱۲ و ۶ درصد) به دموکرات‌ها رسیدند و پیش از جای‌گزینی بایدن، جمهوری خواهان در نظرسنجی‌ها پیش بودند! شاید این شکست بهترین چیزی بود که دموکرات‌ها می‌توانستند به آن امیدوار باشند.

برای بسیاری از رای‌دهندگان طبقه‌ی کارگر، این انتخابات در واقع اعتراضی بود به بازگشت به «وضعیت عادی» پس از همه‌گیری. نظرسنجی‌ها پیوسته نشان می‌دادند اقتصاد آمریکا موضوع شماره‌ی یک انتخابات بود، و حدود ۷۰ درصد از پاسخ‌دهندگان به استیون سملر گفتند که اقتصاد بدتر شده است. با توجه به بهبود اقتصادی پس از رکود کرونا و کاهش تورم به کم‌تر از ۳ درصد تا ژوئیه، مفسران گیج شده بودند. آن‌ها فراموش کرده بودند که کارگران هم حافظه دارند. بایدن در ابتدا قصد داشت تدابیر رفاه اجتماعی موقت برنامه‌ی نجات ۲۰۲۱ را دائمی کند و نه فقط بازگشت به قبل از همه‌گیری بلکه «بازسازی بهتر از گذشته» را وعده داد. اما پس از مخالفت چند سناتور، تقریباً تمام برنامه در بسته‌ی قانونی مورد مذاکره با ایشان کنار گذاشته شد و جای خود را به اقدام محبوب همیشگی‌شان داد: کاهش کسری بودجه. نتیجه این شد که این تدابیر درست در زمانی منقضی شدند که طبقه‌ی کارگر با دیوار تورم روبه‌رو شد. ترامپ از نارضایتی طبقه‌ی کارگر استفاده کرد. این بار نه تنها با بسیج خرده‌بورژواهایش با شعارهای پوپولیستی ارتجاعی، بلکه با قانع کردن کارگران — مخصوصاً جوانان ۱۸ تا ۲۸ ساله و مردان لاتین — که او راه‌حل مشکلات آن‌هاست. خصوصاً، با دروغی که رئیس‌جمهور می‌تواند قیمت‌ها را کنترل کند — راه‌حلی جادویی که از وعده دادن افزایش دستمزد فرار می‌کند. ترامپ در میان هذیان‌هایش وعده می‌دهد تعرفه‌ها را افزایش دهد، برای آمادگی در جنگ با چین از اوکراین عقب‌نشینی کند، بحران اقلیمی را که مزاحم سرمایه است نادیده بگیرد، کارزار ضد مهاجرتی تفرقه‌افکنانه‌اش را از نو آغاز کند و کارگران را با وعده‌های بازسازی صنعتی، احیای ملی‌گرایی و هراس‌های اخلاقی تبعیض‌آمیز و نظریه‌های توطئه به خواب فرو برد.

حتی امید واهی چپ نیز سال گذشته به کارگران بریتانیا و آمریکا ارائه نشد — تنها دو گزینه پیش روی آنان بود: فریب بزرگ راست افراطی یا وضعیت نفرت‌انگیز نئولیبرالی موجود. و بی‌گمان، کارگران این را نادیده نگرفته‌اند. بسیاری در بریتانیا اصلاً رأی ندادند: ۴ نفر از هر ۱۰ نفر — کم‌ترین مشارکت از سال ۲۰۰۱. در

آمریکا این وضعیت جدیدی نیست. میزان مشارکت فقط زمانی بالا رفته که شارلاتان‌های ماهری مثل اوباما و ترامپ در صحنه بوده‌اند؛ در سال‌های غیر از انتخابات آنان و همچنین شور ملی‌گرایانه‌ی بی‌سابقه پس از ۲۰۰۱، مشارکت انتخاباتی از سال ۱۹۷۲ تا کنون معمولاً در محدوده‌ی ۵۰ درصد باقی مانده است.

دموکراسی بورژوایی چیست؟ نباید گول بخوریم که آن گونه که ادعا می‌شود در جامعه‌ای که به دو طبقه با منافع آشتی‌ناپذیر تقسیم شده است، دولت سرمایه‌داری نهاد بی‌طرف، بی‌طبقه و خیرخواه است. دولت سرمایه‌داری دستگاهی برای حاکمیت طبقاتی است، که هدفش حفظ نظام سرمایه‌داری یعنی اسارت طبقه‌ی کارگر در زنجیرهای کارمزدی است. انتخابات فقط تعیین می‌کند که چه کسی دولت را از طرف روسا اداره کند. به همین دلیل است که نامزدهایشان فقط زباله به ما ارائه می‌دهند. صرف‌نظر از این که به چه کسی رأی می‌دهیم منافع سرمایه‌داری برنده است. وقتی رکود ۲۰۰۸ رخ داد، نظام اقتصاد ریاضتی خواست و هر سه حزب هم آن را تحویل دادند!

در واقع، سرمایه‌داران بارها و بارها به دموکراسی بورژوایی به‌عنوان پوسته‌ی سیاسی ایده‌آل برای دیکتاتوری خود روی آورده‌اند. اولاً، این شکل از دموکراسی راهی متمدنانه برای حل اختلافات درونی خود پول‌دارها فراهم می‌کند؛ نمونه‌اش را می‌توان در رقابت کنونی حزب کارگر و محافظه‌کاران برای تصدی سمت «مدیر ریاضت اقتصادی» دید. اما مهم‌تر از آن، حق رأی عمومی این توهم نیرومند را ایجاد می‌کند که «اکثریت» یا «مردم» کنترل امور را در دست دارند؛ که گویی دولت سرمایه‌داری واقعاً نهادی بی‌طرف است؛ که ما واقعاً در جامعه نقش داریم، نه این که فقط بین ارباب‌ها یکی را انتخاب کنیم.

نگاه مارکسیست‌ها به پارلمان از یک اصل جاودانه‌ی ضدسیاسی یا پاک‌تر از دیگران سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه مبتنی بر تحول تاریخی پارلمان به‌عنوان بخشی از دولت سرمایه‌داری است. برای فهم دموکراسی بورژوایی در دوران کنونی، باید ببینیم چگونه این ساختار شکل گرفته و در هر مرحله چه پیامدهایی برای جنبش کارگری داشته است.

در گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری، پارلمان‌ها به‌عنوان سلاح کلیدی طبقه‌ی سرمایه‌دار علیه پیشینیان خود یعنی اشراف فئودال به کار گرفته شدند. در این دوران، کارگران به‌طور صریح از روند سیاسی کنار گذاشته شده بودند، نه حق رأی داشتند و نه می‌توانستند نامزد خود را معرفی کنند. به همین خاطر، برخی از نخستین مطالبات جنبش نوپای طبقه‌ی کارگر خواهان نمایندگی سیاسی بودند (معروف‌ترین نمونه‌اش در بریتانیا جنبش چارتیسم است). طبقه‌ی حاکم مجبور به عقب‌نشینی شد و برخی حقوق سیاسی محدود به کارگران اعطا کرد.

در چنین شرایطی، انقلابی‌هایی چون مارکس کارگران را تشویق کردند که از این تریبون تازه استفاده کنند. هرچند مارکس احتمال می‌داد که در برخی کشورها که دستگاه بوروکراتیک و نظامی عظیمی نداشتند (مانند بریتانیا، آمریکا و هلند)، گذار مسالمت‌آمیز از طریق پارلمان ممکن باشد، اما با این حال تأکید داشت که در اغلب کشورها، همان‌طور که تجربه‌ی کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ نشان داده بود تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر نیازمند انقلاب است: «طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند صرفاً دستگاه دولت آماده را تصاحب کرده و برای مقاصد خود به کار گیرد»؛ بلکه باید این دولت سرمایه‌داری را با خشونت در هم بشکند و ارگان‌های نوین خود را بنا کند.

با رشد و پیچیده‌تر شدن دولت‌های سرمایه‌داری، این امر بیش از پیش صحت پیدا کرد: قدرت واقعی سیاسی بیش‌ازپیش از پارلمان‌ها خارج و به درون ساختارهای بوروکراتیک و ارتش‌های دائمی منتقل شد. در دل این ساختار دولتی، پارلمان‌های بورژوازی به محافل حرف‌درمانی و کمیته‌هایی برای بهینه‌سازی حاکمیت سرمایه‌داری تحلیل رفتند. بنابراین، مبارزه‌ی طبقاتی ناگزیر باید در بیرون از این نهادها پیش برده می‌شد.

برای جناح انقلابی بین‌الملل دوم، شرکت در پارلمان‌ها و انتخابات امری تاکتیکی و تبلیغی بود؛ نامزدی در انتخابات ابزاری بود برای انتشار پیام انقلابی: صحبت با کارگران از طریق تریبون‌هایی مانند گردهمایی‌ها، استفاده از تریبون پارلمانی برای سخنرانی و نمایش یا بهره‌گیری از مصونیت پارلمانی برای حفاظت از انقلابیون در برابر پیگرد. پرسش درباره‌ی چگونگی به‌کارگیری این تاکتیک به‌طور فوری در بین‌الملل سوم پس از موج انقلابی سال ۱۹۱۷ مطرح شد. تحت تأثیر وقایع روسیه، جنبشی از شوراهای کارگری، یا همان شوراهای شورایی (سوویت‌ها)، در حال گسترش در سراسر اروپا بود.

در جریان مبارزات خود، کارگران جای‌گزینی برای دولت سرمایه‌داری یافتند. تزهایی که توسط بوخارین نوشته شد و در دومین کنگره‌ی بین‌الملل سوم به تصویب رسید، تصریح می‌کردند که «پارلمان‌تاریسم به‌عنوان یک نظام حکومتی، به شکل «دموکراتیک» حاکمیت بورژوازی تبدیل شده» و این که «دستگاه دولتی بورژوازی... باید توسط پرولتاریای انقلابی نابود و با شوراهای محلی نمایندگان کارگری جای‌گزین شود». در عین حال، آن‌ها هم‌چنان منبر پارلمانی را حتی در شرایط انقلابی، ابزاری مفید برای تبلیغ می‌دانستند. از تصاویر نظامی برای توصیف این رویکرد استفاده می‌شد: نمایندگان انقلابی به‌مثابه‌ی افرادی که «به اردوگاه دشمن نفوذ کرده‌اند» تا «مین‌گذاری کنند» و «به توده‌ها پشت دیوارهای پارلمان کمک کنند تا آن را منفجر سازند». تزهایی بوردیگا که در اقلیت قرار گرفت، در حالی که با بوخارین هم‌نظر بود که این موضوعی تاکتیکی است، استدلال می‌کرد که وقتی انقلاب قریب‌الوقوع است و وظیفه‌ی فوری طبقه‌ی کارگر نابودی نهادهای حاکمیتی

بورژوازی و جای‌گزینی آن‌ها با نهادهای خودشان است، شرکت انقلابیون در پارلمان تناقض‌آمیز است، چنین کاری فقط موجب سردرگمی کارگران، ائتلاف نیرو و مشروعیت‌بخشی به همان نهادهایی می‌شود که باید برچیده شوند. دیگرانی چون آنارشویست‌ها، سندیکالیست‌ها و پیشینیان سوراگرایان آلمانی - هلندی نیز مشارکت در پارلمان‌های بورژوایی را اصولاً رد می‌کردند. تمام جناح‌ها بر سر این نکته توافق داشتند که هیچ چیز از رها کردن سیاست مستقل کارگری و دل‌بستن به وعده‌های حزب‌های رقیب سرمایه‌داری حاصل نمی‌شود. ما خود می‌توانیم آن خرده‌ریزه‌ها را - و خیلی بیش‌تر - به دست آوریم.

آخرین بار که رفقای ما در شاخه‌ی ایتالیایی‌مان، حزب کمونیست انترناسیونالیست، مشارکت در یک انتخابات را مفید دیدند، سال ۱۹۴۸ بود؛ آن‌هم فقط برای دست‌رسی به گردهمایی‌ها و با شعار «رأی ندهید». خود انتخابات به اپیزودی در تقابل امپریالیستی اولیه تبدیل شد، زیرا خطوط جنگ سرد در اروپا ترسیم می‌شد، و از کارگران خواسته می‌شد بین دو بلوک امپریالیستی - اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده - یکی را انتخاب کنند، که به ترتیب در قالب حزب کمونیست ایتالیا (استالینیستی) و دموکرات‌های مسیحی نمایندگی می‌شدند. و این ما را به آخرین مرحله‌ی تحول پارلمانتاریسم بورژوایی در دوران کنونی می‌رساند: رشد رسانه‌ی کاملاً بالغ سرمایه‌داری که انتخابات را به‌طور کامل تحت سلطه‌ی خود گرفته و کارگران را با ماشین‌های تبلیغاتی - انتخاباتی نیرومند به درون جناح‌های مختلف سرمایه می‌کشد. هر میزان کمی از تبلیغاتی که طبقه‌ی کارگر می‌تواند با نامزدهای کمونیست خود در انتخابات انجام دهد، در این غوغا گم می‌شود و هم‌زمان توهم کارگران به دموکراسی سرمایه‌داری را تقویت می‌کند.

البته، بورژوازی جای‌گزین خودش را برای انتخابات هم دارد. اگر انتخابات به‌عنوان ابزاری برای کنترل اجتماعی بی‌اثر شوند، و این دولت‌های «دموکراتیک» جدید همانند پیشینیان‌شان نتوانند بحران سرمایه‌داری و ناآرامی کارگری ناشی از آن را مهار کنند، بورژوازی ممکن است به شیوه‌های اقتدارگرایانه‌تری از حکومت روی آورد، که راست افراطی تازه‌نفس آماده‌ی اجرای آن است. هرچه شرایط به سوی جنگ عمومی پیش رود، ممکن است انتخابات در چشم سرمایه‌داران کم‌اهمیت‌تر شود.

پس ما چگونه باید به ترامپ واکنش نشان دهیم؟ قطعاً نه با افتادن در آغوش بورژوازی دموکرات «شر کم‌تر» مثل هریس و استارمر، علیه راست افراطی، همان‌گونه که بسیاری از آنتی‌فاشیست‌ها توصیه می‌کنند. دموکراسی بورژوایی در واقع ضد فاشیسم نیست، بلکه به‌عنوان یکی از گزینه‌هایی که سرمایه‌داران برای اداره‌ی دیکتاتوری خود دارند در کنار آن ایستاده است. سرکوب فاشیستی انحرافی از حاکمیت سرمایه نیست، بلکه یکی دیگر از سلاح‌های آن است علیه طبقه‌ی کارگر، همان‌قدر که سرکوب «دموکراتیک» می‌تواند

باشد. این راست افراطی نبود که انقلاب آلمان را در ۱۹۱۹ به طرز وحشیانه‌ای در هم کوبید، بلکه دولت سوسیال‌دموکرات با همکاری لیبرال‌ها این کار را کرد. با استارمر چه کنیم؟ نه با حمایت از جناح چپ سرمایه‌داری که مدعی مخالفت با هر دو طرف است، از احزاب سوسیال‌دموکرات رسمی گرفته تا گروه‌های تروتسکیستی و استالینیستی که با دولتی‌سازی، ملی‌سازی و سیاست‌های رفاهی برای «استثمار عادلانه‌تر»، واژه‌ی سوسیالیسم را آلوده کرده‌اند. حمایت از هر یک از این جناح‌های بورژوازی یعنی به جای سیاست مستقل طبقه‌ی کارگر تسلیم در برابر سرمایه را برگزیده‌ایم.

پس باید چه کرد؟ صرفاً تحریم انتخابات کافی نیست. ما باید با مبارزه‌ی طبقاتی پاسخ دهیم.

سرمایه‌داران در انتخابات خود تنها چیزی که به ما عرضه می‌کنند کارمزدی و جنگ است. دموکراسی بورژوازی چیزی جز نمایش برای فریب طبقه‌ی کارگر نیست تا او را به خدمت سرمایه درآورد. دموکراسی کارگری جای‌گزین واقعی است. کمیته‌های اعتصاب؛ مجامع عمومی؛ شوراها‌ی کارگری و کنگره‌های سراسری آن‌ها؛ این‌ها اشکالی هستند که طبقه‌ی کارگر در طول تاریخ برای اعمال قدرت طبقاتی خود کشف کرده؛ از کارخانه‌های روسیه‌ی ۱۹۱۷ تا کارخانجات قند ایران در دهه‌ی ۲۰۱۰. اساساً این‌ها نهادهایی هستند که خود کارگران در جریان مبارزه ایجاد کرده‌اند، متشکل از نمایندگانی که از میان خود انتخاب می‌کنند و هر زمان که خواستند می‌توانند آن‌ها را بازخواست یا عزل کنند، تا به صورت جمعی و مستقیم فعالیت خود را سازمان دهند. هرچه سطح مبارزه افزایش یابد، شمار بیش‌تری از کارگران وارد کنش متحد می‌شوند.

گام بعدی، هنگامی که اکثریت کارگران به یک جهت نگاه می‌کنند، طبقه‌ی حاکم تضعیف شده و مبارزه‌ی طبقاتی به اوج انقلابی خود می‌رسد، استفاده از این نهادها برای در دست گرفتن کنترل جامعه است. انقلاب روسیه بهترین نمونه‌ی این فرآیند را به ما ارائه می‌دهد. شوراها‌ی کارگری، یا همان سوویت‌ها، نخستین بار در انقلاب ۱۹۰۵ کشف شدند تا مبارزات توده‌ای و خودجوش طبقاتی در سراسر روسیه را هماهنگ کنند. کارگران از کارخانه‌ها یا مناطق سکونت‌خود نمایندگانی را برای این شوراها انتخاب می‌کردند. برخلاف اعضای پارلمان که پس از انتخاب می‌توانند هر طور که خواستند و به نام «اراده‌ی ملت» (یعنی سرمایه‌ی ملی) رأی دهند، نمایندگان سوویت‌ها موظف به اجرای دستورات موکلان خود بودند و هر لحظه قابل عزل. برای این منظور، نمایندگان علی‌البدل هم انتخاب می‌شدند (تا در صورت بازداشت نماینده‌ی اصلی، جای‌گزین شوند). هنگامی که در ۱۹۱۷ بار دیگر شوراها انتخاب شدند، طبقه‌ی کارگر روسیه توانست از آن‌ها برای سرنگونی طبقه‌ی حاکم استفاده کند. پس از وحدت همه‌ی شوراها در کنگره‌ی سراسری شوراها‌ی روسیه، برای نخستین بار در تاریخ، کنترل واقعی طبقه‌ی کارگر بر کل کشور — جمهوری شورایی — ممکن شد.

این هم‌چنین نشان می‌دهد که مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی، کنشی آگاهانه از توده‌های طبقه‌ی کارگر است. انقلاب پرولتری توسط یک اقلیت حرفه‌ای انقلابی انجام نمی‌شود، حتی اگر آن‌ها نمایندگان کارگری باشند. شوراهایی که در کنترل منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی راست بودند، بارها از به‌دست‌گیری قدرت سر باز زدند. بنابراین، سرنگونی تزار و دولت موقت بورژوازی نیازمند آن بود که نه فقط شوراها تشکیل شوند، بلکه طبقه‌ی کارگر روسیه و بنابراین نمایندگان‌ش به سمت گزینه‌ی انقلاب روی بیاورند؛ گزینه‌ای که توسط بلشویک‌ها، اس.آرهای و آنارشئیست‌ها نمایندگی می‌شد و به تدریج اکثریت شوراها را به دست آورد. شوراهای کارگری تنها بازوی اجرایی یک موج بین‌المللی انقلابی کل طبقه‌ی کارگر بودند، حرکتی که فراتر از این نهادها گسترش یافته بود. همان‌طور که یورش طبقه‌ی کارگر به انقلاب شوراها را به دست گرفت، با افول این جنبش در سال ۱۹۲۱، فعالیت سیاسی طبقه‌ی کارگر نیز رو به زوال رفت و شوراها انرژی خود را از دست دادند. در نهایت، پوسته‌ی آن‌ها جذب دولت سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری شد، همان‌طور که انترناسیونال سوم و حزب کمونیست روسیه هم دچار انحطاط شدند.

تسخیر قدرت سیاسی پیش‌شرط ساختن جامعه‌ی نوین، بی‌طبقه و کمونیستی است. به عبارت دیگر، جمهوری شورایی — برخلاف هر دولت پیشین — نه برای حفظ خود به‌عنوان نهاد حاکمیت طبقاتی، بلکه برای زائد ساختن آن با نابودی تقسیمات طبقاتی وجود دارد. دولت سرمایه‌داری برای بازتولید مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد. جمهوری شورایی می‌تواند آن مناسبات استثماری را یک‌بار و برای همیشه در هم بشکند و جای‌گزین آن نه یک نظم طبقاتی جدید، بلکه تولید اشتراکی و آزاد برای رفع نیاز همگان باشد، جامعه‌ای که با شعار «از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه نیازش» خلاصه می‌شود. دموکراسی سرمایه‌داری در بهترین حالت یک فریب و در بدترین حالت، طراحی شده برای کشاندن کارگران به سوی ستم خویش است. دموکراسی کارگری روشی تاریخی است که طبقه‌ی کارگر برای سازمان‌دهی خود و اعمال جمعی دیکتاتوری طبقاتی‌اش کشف کرده، دیکتاتوری‌ای که می‌تواند هستی انسانی را دگرگون سازد و از نابودی کامل نجات دهد.

* مقاله‌ی کنونی ترجمه‌ای است از Elections and the Working Class Alternative که در این [لینک](#) یافته می‌شود.

** سازمان کارگران کمونیست (CWO) یک گروه کمونیست چپ بریتانیایی است که در ۱۹۷۵ تأسیس شد و یکی از اعضای گرایش کمونیستی اترناسیونالیست (Internationalist Communist Tendency) محسوب می‌شود که پیش‌تر با نام دفتر بین‌المللی برای حزب انقلابی (International Bureau for the Revolutionary Party) شناخته می‌شد. این سازمان فصل‌نامه‌ای با نام «چشم‌اندازهای انقلابی» (Revolutionary Perspectives) منتشر و همچنین نشریه‌ی تبلیغاتی «آئورا» (Aurora) را توزیع می‌کند. ریشه‌های این سازمان به شمال انگلستان و اسکاتلند (لیورپول، نیوکاسل، آبردین، ادینبرا) بازمی‌گردد، اما از آن زمان تاکنون گسترش یافته و شامل مناطق دیگری شده است، به‌طوری‌که اکنون اعضا و هوادارانی در سراسر جهان دارد.